



۲۰۱۴/۰۱/۱۹



پوهاند بشیر احمد زکریا

شہزادہ افغان و دوست امریکایی اش

ناول تاریخی

نویسنده : پوهاند بشیر احمد زکریا
پروفیسر دایمی و مدرس خاص
پوهنتون کولمبیا

ترجمہ : رحمت آریا

یاد آوری مترجم:

بدین وسیلہ میخوام از دو دوست بزرگوار، دانشمند و فرهیخته کشور جناب ولی احمد نوری و جناب دکتور حمید سیماب، از اولی در قسمت اصلاحات تالیبی این کتاب و از دومی در زمینه ترجمہ بعضی حصص کتاب، صمیمانه ترین سپاس قلبی خود را تقدیم دارم

بخش اول تا ششم

http://www.afghan-german.net/upload/Tahlilha_PDF/zekria_bashir_ah_shahzadae_afghan_part_۰۶.pdf

فصل ہفتم

با سپری شدن زمستان بی درد سر سال ۱۸۳۹-۱۸۴۰م نگرانی مکناتن، بعد از فرار دوست محمد خان از بخارا و جمع آوری سران هزاره و اوزبیک و جنگجویان شان در شمال، آغاز شد. یکی از بدبختی های دیگری که به انگلیسها رخ داد فرار پیاده نظام نیروی تازه تشکیل شاه شجاع و قوماندان آن صالح محمد خان و پیوستن وی به امیر دوست محمد خان بود. در سپتمبر سال ۱۸۴۰م. به لارڈ اکلند گزارش رسید که سرزمین بین کابل و دریای اکسوس به طرفداری امیر دوست محمد خان برخاسته و کوهستان و کابل ظاهراً آماده قیام اند.

چند ماه قبل برادر ارشد امیر دوست محمد خان، سردار عبدالجبار خان، به امیر گفت که میخواد همه خانواده خود را به خاطر مصونیت به هزاره جات بفرستد. امیر که در مورد هُشدار برادر و خانواده بزرگ خود نگران بود به جبار خان گفت " چرا خانواده مرا هم با خود نمی بری، 'ناموس' من هم ناموس خودت و مثل خانواده خودت است!". جبار خان نیز طبقاً، خانواده امیر را با یک غنڈ سواره نظام و پیاده بخاطر تحفظ خانواده با خود گرفت. کاروان شترها، اسب ها و قاطرهای شان قبل از برفباری بعد از عبور از تنگی صعب العبور حاجی گک، توانست به دره بامیان برسد. دره سرسبز بامیان با رایحه معطر بهاری خویش به آنها خوش آمدید گفت. من به این دره شاداب و نهایت زیبا در سال ۱۸۳۸م. به معیت لشکر خود آمده بودم.

د پائو شمیره: له ۱ تر ۸

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هبله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په خیر و لولئ

پرتگاه های صخره یی این دره مرا به یاد سفر سابقه ام انداخت که در غرب متلاطم و سرکش امریکا داشتم. بیادم میآید که اعضای خانواده سلطنتی، اعلیحضرت، فرزندان و برادران وی تا چه اندازه، زمانی خوش و راحت شدند که بعد از بالا شدن بر کوه های صعب العبور خود را در میان چنین زیبایی و آرامی طبیعت یافتند.

در آغاز تابستان سال ۱۸۴۰ م. امیر دوست محمد خان و خانواده های برادرانش در جنوب غرب بند امیر در خیمه بزرگ و یک خرگاه کوچک جایجا شدند که یک خیمه دلخواه بومی برای اقامتگاه زمستانی و بهتر از چهار دیواری اتاق یک خانه پنداشته میشد. طی لشکر کشی سال ۱۸۳۸ م. ما هم در کنار این بند غیر معمولی خیمه زده بودیم، این بند را آب سه جویبار پُر می کند و آب هر سه جویبار از دهانه کوهی ای یک سنگ ضخیم به داخل بند می ریزد. لبه های این دهانه حدود سی تا چهل فیت ارتفاع دارد که شکل آبشار را بخود اختیار کرده و آب زلالش بند را سیراب می کند. بند امیر رنگ فیروزه یی آبی دارد، آبش خیلی سرد بوده و ماهیان کلان کیود^۱ و ماهیان قزل آلائی رنگین کمان^۲ در کناره های آن آزادانه میرقصند. شهزاده اکبر خان قبلاً بمن گفته بود که در میان همین کاروان زوجة وی، مادرش خدیجه، سلطانه «ملکه»، زوجة اول و مهم امیر دوست محمد خان، آگه^۳ تاج «کواسه امپراتور احمد شاه» و کاکایش سردار عبدالجبار خان با همه اعضای خانواده خود وجود دارند. بعداً خیر شدم که دوست قدیمی من و یکی از سران قومی هزاره رفیع بیگ با سائر سران قومی هزاره، خانواده اعلیحضرت را به کهمرد دعوت کرده بودند. جواسیس در همه جا حاضر، موقعیت مخفی این کاروان را به مکناتن راپور داده بودند. سر ویلیم مکناتن یک کنذک سواره نظام عساکر برتانوی را بخاطر گرفتاری خانواده سلطنتی اعزام کرد.

رفیع بیگ و سران هزاره به کاروان خانواده سلطنتی مهمان نوازی و تحفظ بی همتا داده و آنرا با گرمی پذیرفت. قطار سواران برتانوی قبل از ختم فصل شگوفه درختهای میوه دار که رایحه معطر آن در هوا می پیچید، در تاریکی شب کمپ خانواده سلطنتی را دزدانه محاصره کردند. مادامیکه از خواب بیدار شدند، سربازان، افسران و قوماندان اسلم خان خود را گنگ و زبان بسته در سایه محاصره سواره نظام برتانیه احساس کردند که دست به ماشه در مقابل شان ایستاده بودند. قوماندان اسلم خان به عجله به خیمه سردار عبدالجبار خان رفته و او را با خود آورد تا صحنه محاصره را به چشم سر ببیند. جبار خان به خیمه ملکه و ملکه مادر رفته و پرسید که آیا خط محاصره را بشکنانند یا خیر. ملکه مادر «مادر امیر دوست محمد خان» که خانم قد بلند و دختر یکی از قزلباشان کابلی بود با دیدن صحنه محاصره سواره نظام برتانوی که تفنگهای فتیله یی و نیزه بدست داشتند و در مقابل شان ایستاده اند، به سردار عبدالجبار خان گفت " هر نوع سعی بخاطر شکستادن خط محاصره به جز از خونریزی حاصل دیگر نداشته و بی فایده است؛ بهتر آنست که به جنرال آنها تسلیم شد. " سردار عبدالجبار خان، اسلم خان را با یک بیرق سفید به کمپ انگلیسها فرستاد. کپتان هورس نلسن^۴ با اسب خود پیش آمد تا با اسلم خان ببیند. اسلم خان به کپتان مزبور گفت که خانواده سلطنتی و کنذک وی با پیشکش کردن یک شرط تسلیم میشوند. کپتان هورس پرسید پیش شرط تان چیست؟ اسلم خان گفت این تقاضای سردار جبار خان و ملکه مادر است که خانواده سلطنتی و کنذک وی طبق رسم و پروتوکول خود را به آن افسر برتانوی تسلیم می نماید که رتبه جنرالی داشته باشد. کپتان نلسن دوباره به مرکز کنذک خود رفته و موضوع را به اطلاع سائر افسران خود رسانید ولی در بین شان هیچ کس رتبه جنرالی نداشت. بعد از سنجش و بررسی تصمیم گرفتند تا موضوع را به سم جنرال سیل که دور تر از بامیان حدود کمتر از دو روز منزل

^۱ - large carps : در دری معنی معادل برای این نوع ماهی نیافتم. در عربی به نام السمک سیء یاد میشود. در فارسی ماهی کول و ماهی کپور نامیده شده است. این ماهی از خاندان آن ماهی هابست که در آبهای چرب و تازه در آسیا و اروپا پیدا میشود. بعلت زیادی کیودی در رنگ این ماهی من نام ماهی کیود را برگزیدم تا حد اقل معنی آنرا انتقال کرده باشم. در فارسی آنرا به علتی ماهی کول معنی کرده اند که کول نام محله ایست در شیراز. و کپور نیز نام محله ایست در لاهیجان. ماهی کپور را دهخدا چنین شرح کرده است : یک قسم ماهی خوراکی است که در مازندران و گیلان صید می کنند...گونه ماهی استخوانی که در دریای خزر فراوان است. مترجم

^۲ - rainbow trout

^۳ - Aga Taj : شاید من در تحلیل خود خطا کرده باشم اگر بگویم نام " آگه" ریشه سانسکریت دارد. در سانسکریت آگه अग्रे به معانی مختلف آمده که معانی کوه، درخت، آفتاب، ظفر و رسیدن در زمرة سائر معانی آن یاد شده است. معانی دری - فارسی آن آگاه، باخبر و مطلع اند. - آگه به سادگی به آغه و آغه تبدیل شده میتواند. چنانچه کلمات آغه یا آغه لاله یکی از مثال های آن است. لاله همانا لالی در پنبنتو به معنی برادر است و منظور از آغه لاله برادر ارشد است، حتی در فرهنگ دهاتی یازنه را نیز آغه لاله میگویند - مترجم

^۴ - Captain Horace Nelson

با اسب موقعیت داشت برسانند. امیر و خانواده سردار عبدالجبار خان منتظر ماندند و اطفال روی قطعه زمین کوچک بازی توب دنده میکردند. جنرال سیل که آماده خدمت بود با سواره نظام خود رسید و خانواده سلطنتی و کندیک در حالت محاصره آنها رسماً تسلیم شد. جنرال سیل در برابر اشخاص برجسته خانواده سلطنتی احترام و مهربانی زائدالوصفی از خود متبازر ساخت. آنها را بدون باخبری افغانها از یکره فرعی، بدست یک نیروی نهایت قوی برتانوی سپرده و مخفیانه از راه غزنی به هندوستان فرستاد.

در اواخر آگست سال ۱۸۴۰م. بود که امیر دوست محمد خان با جمع کردن لشکر شمالغربی متشکل از اقوام ازبک، هزاره و ترکمن بالای گارنیزون برتانیه در بامیان حمله آور شد. جنگ تا چهار روز دوام یافت و تلفات سنگین به هر دو طرف متحارب وارد شد، تخمیناً حدود یکهزار تن از هر دو طرف کشته و تعداد کثیر زخمی شدند. روز چهارم بود که دوست محمد خان سوار بر اسب در خط اول لشکر ایستاد و در حالیکه شمشیر خود را به شدت و بی ترس در هوا تور میداد بالای گارنیزون برتانیه حمله آور شد، عساکر اجیر برتانیه ناگزیر شدند به سیغان عقب نشینی نمایند و افغانها چندین سنگر گارنیزون را تسخیر کردند. برتانوی ها حین فرار یک توپ، یک تعداد تنفگهای دهن پُر، باروت و سائر وسایل لوژیستیکی خود را در عقب گذاشتند. به تاریخ ۳۰ آگست برادر ارشد شهزاده اکبرخان، سردار افضل خان به همراهی پنجم صد تن سوار مسلح خود، بالای گارنیزون برتانیه در سیغان حمله آور شد، قوماندۀ این گارنیزون برتانوی بدست کپتان رتری^۵ بود. گارنیزون رتری مستقر در سیغان مجبور به عقب نشینی شد. در همین موقع یکی از رساله های سواره شاه شجاع که بوسیله جگرن هاپکینز^۶ تربیت نظامی دیده بود، به لشکر امیر دوست محمد خان پناه برد. این خبر بزودی به کابل رسید. با شنیدن این خبر سر ویلیام مکناتن تکان شدید خورد، و بی درنگ نیروی خیلی مجهز امدادی را به معیت توپخانه فرستاد، این نیرو از میان نیرو های کابل تحت قوماندۀ جنرال سیل، کاتن^۷، و پولیتیکل اجنت های مربوط به برنس در کابل و نیرو های داکتر لارد^۸ در غزنی انتخاب شده بود.

زمانیکه امیر دوست محمد خان در یکی از مراکز ولسوال خلم بود، نامه داکتر لارد را که بنام وی نوشته شده بود به او نشان داد؛ داکتر لارد به ولسوال مذکور نوشته بود که پشتیبانی امیر دوست محمد خان را ترک کند و به امیر دوست محمد خان بگوید که نیرو های برتانوی، وی را در هر گوشه و کنار افغانستان تعقیب خواهند کرد، همچنان به سمع دوست محمد خان باید رسانیده شود که به یکی از فرزندان وی که در بالا حصار کابل گروگان شاه شجاع است، آسیب خواهد رسید.

به تاریخ ۷ سپتمبر سال ۱۸۴۰م. یک لیوای پیاده بومی تحت قوماندۀ دگروال دنی از کابل حرکت کرد تا به امداد گارنیزون بامیان برسد، در معیت این لیوا کپتان اندرسن، کپتان کانولی^۹ و سواره نظام داکتر لارد بود، این نیرو خلاف توقع با لشکر دوست محمد خان مواجه شد. علی الرغم اینکه نیروی برتانوی بی شمار بود، دگروال دنی و عساکر او جرئت را از دست ندادند. دنی با دو تفنگ خو فیر کردن را شروع کرد، باوجودیکه بالای شان از مواضع خیلی نزدیک از یک ها باران گلوله هاوان می بارید، توانستند خطوط دفاعی آنها را بشکنند. سواره نظام چهار صد نفری افغانی دگروال دنی که جزء لیوای برتانوی بود عقب لشکر دوست محمدخان که دست به عقب نشینی زده بود فرستاده شد و لشکر تار و مار شد. من و شهزاده اکبرخان در این جنگ حضور نداشتیم ولی از ظفر انگلیس ها و شکست امیر دوست محمد خان خبر شدیم. شایعه پخش شده بود که پادشاه افغان قریب بود بدست انگلیس ها بیافتد، مگر نامبرده صرف بوسیله سرعت و چابکی اسپش توانسته بود خود را از ورطه نجات دهد. جاسوس برتانوی ها موهن لال که اکنون سکرتر مکناتن است می نویسد: پولیتیکل اجنت های برتانوی علت شکست لشکر امیر دوست محمد خان را به کشیدن قوای ولسوال خلم از میدان محاربه و به دلیل تهدید ها، وعده و وعید های طلای سرخ و اعطای مقام از جانب برتانوی ها، نسبت می دهند. تعداد کثیر افغانها و یکعه افسران انگلیس تصدیق می کنند که این یکی از دلایل عمده شکست امیر دوست محمد خان بشمار میرود. بدینگونه پالیسی نافذ " تفرقه بیانداز و حکومت کن"

^۵ - captain Rattray

^۶ - Major Hopkins

^۷ - Cotton

^۸ - Dr. Lord

^۹ - captains Anderson, Connolly

مکناتن مؤفکانه از آب بدر آمد.

چند هفته بعد سران اقوام از پنجشیر، کوهستان، قطغن، چهاریکار، هزاره جات، ازبکستان افغان و ترکمنستان افغان خواهان دیدار با اعلیحضرت دوست محمد خان شدند. دوست محمد خان پیشنهاد سران را در کوهستان پذیرفت. یکی از سران قومی غوربند امیر دوست محمد خان را به غوربند دعوت و وعده هفتصد تن جنگجوی خود را نموده بود؛ ولی بعد از رسیدن به غوربند علی الرغم اینکه یکروز قبل، اسپ زیبای پیراسته با زیورات نقره نین را به امیر تقدیم کرده بود نامبرده به فردای آن از وعده میان تهی خود پشیمان شد. امیر به معیت چند تن از همران شان که تعداد شان انگشت شمار بود تا سیزده روز جنگ کرد و بعد از گشودن راه، توانست به کوه های سرکش هندوکش پناه ببرد. شهزاده اکبر که از زندان بخارا فرار کرده بود، و من که از سفر خاطره انگیز هزاره جات برگشته بودم بعد ها با امیر دوست محمد خان در کوهستان پیوستیم. ما به معیت وی به چهاریکار رسیدیم و متعاقب آن مستقیماً نزد یکی از خوانین نیرومند و متنفذ عبدالسبحان خان رفتیم. نامبرده هشت قلعه و ده هزار مرد جنگی داشت. عبدالسبحان ما را با احترام و مهمان نوازی زائدالوصف پذیرفت. خان مذکور شب هنگام، برادر خود «سید» را به فرارگاه انگلیس با این پیام فرستاد که اگر میخواهید امیر را دست بسته بگیرید به قلعه برادریم بیایید و به شرط دادن انعام دستگیرش کنید. یک رساله سوارکاران انگلیس تحت رهنمایی «سید» بعد از پیمودن راه در طول شب، صبح هنگام به قلعه رسیدند و قلعه خان را محاصره کردند. امیر دوست محمد خان که درین هنگام مصروف نوشیدن چای بود از وضعیت محاصره مطلع شد. امیر به پا ایستاد، در خطاب به کدخدا عبدالسبحان با صدای چیغ آلود گفت " کافر خبیث! ای چی خیانت و بی ایمانی که تو مره بدست انگلیس ها میتی؟" قبل از اینکه خان مذکور از جا برخیزد، امیر شمشیر فولادین و تابناک خود را از نیام برکشید و با یک ضربت کاری سرش را از تنه اش جدا نمود. ما جزء " دوازده تن از یاران" امیر شدیم. بعد به سرعت سوار اسپ های خود شدیم و در درخشش شمشیر های از نیام برکشیده خویش با اسپ های چهارنعل از قلعه بیرون جهیدیم. بعد خط دفاعی لوزی شکل را بدور پادشاه تشکیل دادیم، من و شهزاده اکبر خان در حلقه داخلی نزدیک به حلقه شاه موقعیت گرفتیم. سر انجام خط محاصره سواره نظام برتانوی ها را به زور شمشیر شکستانده و با سرعت باور نکردنی بطرف کوهستان به قلعه میر مسجدی خان رفتیم. مهماندار ما میر مسجدی خان و سلطان محمد نجرابی پادشاه را به مثابه رهبر ملی نیروهای آزادیبخش با شور و هلهله فراوان پذیرایی کردند. در عین حال سید غلام، اکرم خان، نصرت میر خان و غلام میر خان از کوهستان، و محمد خان و سیف الله خان از پنجشیر با نیروی ما پیوستند.

به تاریخ ۲۸ اکتوبر سال ۱۸۴۰م. امیر دوست محمد خان بعد از تجدید قوا به معیت هزاران جنگجوی دلیر، در زیر آسمان نیلگون و بیرق آبی بطرف پروان حرکت کرد. به ما خبر رسید که الکسندر برنس و موهن لال در اطراف منطقه، دست به فعالیت خستگی ناپذیر زده و میخواستند در بین قراء و قصبات، اتحاد مردم را با تکثیر پول شکستانده و نفاق را پخش نمایند. موهن لال می نویسد: " من و سر الکسندر با سعی خستگی ناپذیر به همکاری مردم از کابل تا هر حد ممکن قریه به قریه و قلعه به قلعه خوانین می رفتیم، با اعطای پول میخواستیم حمایت شان را با پول بخریم و مانع پیوستن شان به امیر دوست محمد خان و مبارزین آزادیخواه وی شویم. تشویش ما از آن بود که امیر دوست محمد خان با اعلان جهاد تعداد کثیر مردم را بطرف خود جذب نموده بود، و ما با همه توانائی خود کوشش میکردیم تا مانع پیوستن مردم به صفوف وی شویم، همچنان سعی میکردیم تا روحیه بی اعتمادی و شک را در بین خوانین و مردم قراء بخصوص در بین مدافعین امیر وسعت بخشیم. این پالیسی میتوانست در وجود امیر وهم ایجاد کند و مدافعین وی را تشویق می نمود تا امیر را به انگلیس ها بسپارند."

لشکر ما در امتداد دریای غوربند به حرکت خود آغاز کرد و بعد از سفر سه روزه به دره پنجشیر رسیدیم و در کنار دریای صاعقه سا و آبشار خیز آن خیمه زدیم. غریب این دریای متلاطم و زیبا که امواج یاغی آن صخره های غول پیکر را با بیرحمی می کوبد همیشه مرا مسحور خود میساخت، مشخصات این دریا در واقع الگوی ساختار ارضی رام ناشدنی و طبیعت سرکش مردم دلیر آن است. زمانیکه تمام سران قومی جنگجویان خود را که اکثریت شان سوار کاران بودند، جمع کردند، امیر دوست محمد خان به من گفت که با تأسف وقت کافی برای آموزش این جنگجویان نداریم تا همه شانرا منحصیث یک لشکر آموزش دیده و رسمی تربیت نظامی دهیم، بنابراین در برابر لشکر در حال پیشرفت جنرال سیل که از کابل عزیمت کرده بود، تقاضای ستراتیژی مدافعی کرد. در زد و خورد های اولیه بود که اطلاع گرفتیم یکی از خویشاوندان سر ولیم مکناتن بنام ادوارد کانولی بوسیله یکی از غازیان در ناحیه قلب به

د پانو شمیره: له ۴ تر ۸

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپکنی د لپکنیزی بنی پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولی

ضرب گلوله از پا در آورده شده بود. این نشان زن های ماهر و تیز بین افغان تفنگهای دراز میل جزائیل دارند، این تفنگهای دهن پُر میتواند در فاصله ۷۰۰ تا ۹۰۰ یارد نشان خود را مؤثرانه از پا در آورد، یکتعداد شان آنقدر وزین اند که باید روی پایه یا متکا گذاشته شود تا فیر گردد.

به تاریخ دوهم نوامبر سال ۱۸۴۰م. لشکر سر رابرت سیل در روز روشن در حوالی دره پروان با لشکر شمالی امیردوست محمد خان روبرو میشود. دوست محمد خان در وهله نخست از رویارویی تردد نشان داد، انگلیس ها این درنگ را عدم آمادگی دوست محمد خان تصور کردند. زمانیکه نیروی سواره هندی جنرال سیل به جناح چپ حرکت کرد و دوست محمد خان با تکنیک نظامی به انگلیس ها تظاهر عقب نشینی نمود. ناگهان یک دسته سوارکاران با خرام آرام و شمرده از فراز دره، بطرف خط برتانوی ها حرکت کرد. صدای کپتان فریز^{۱۰} را که از سابق در لودھیانه با وی آشنایی داشتیم شنیدم، که در پیشاپیش دو دلگی سربازان خویش قرار داشت و با صدای بلند چیغ می کشید " به پیش! شمشیر های تانرا بکشید!" بعد فریزر پیش از سواران خود جهید، شمشیر خود را مستقیم بلند کرد و با اشاره شمشیر با صدای بلند امر کرد "حمممممه! به پیش!" افسران سوارکار انگلیس دلیرانه مقابل لشکر افغان چهار نعل جهیدند. ولی عساکر عقبی شان در اول به تانی و دو دلی حرکت کردند، و بعد در یک قدمی نیرو های افغان قرار گرفتند. به مجردیکه اولین شرنگ تصادم شمشیر ها برخاست، عساکر اجیر انگلیس دست به فرار زدند و افسران خود را عقب گذاشتند و پنج تن افسر سوارکار انگلیس را بدست سرنوشت سپردند تا به تنهایی از خود دفاع کنند، آنها چنان قهرمانانه به دفاع پرداختند که شاه افغان را تحت تأثیر خود قرار داد و بعد ها ایشان را بی اندازه ستودند. ازین پنج تن سه تن به ضرب گلوله کشته شدند. وسایل و مهارت جنگی کپتان فریزر حیات وی را نجات بخشید، وی توانست از خط آتش سوار کاران افغان بگذرد و خود را به سنگر عساکر پیاده برساند. نامبره چندین زخم کاری و خونین برداشته بود و بدترین زخم در مچ دستش بود. این جنگجوی قهرمان صفت انگلیس حتی در همین حالت شمشیر خود را در برابر شاه افغان تکان میداد. امیر دوست محمد خان در اوج لحظات جنگ هم می جنگید، و هم با تکان دادن شمشیر به دست راست و دستار، بدست چپ، سوار کاران خود را تشویق و تشجیع میکرد. دوست محمد خان پیشاپیش سوار کاران خود قرار گرفت، شهزاده اکبر و دوازده تن یاران امیر و فرزندان او در عقب نخست از هم دور شده، همه به سرعت، شکل مثلث را ایجاد و روبرو بطرف سوارکاران جنرال چهار نعل تاختند. آنها به پائین دره جهیدند و تا فاصله متجاوز از یک میل جنگیدند. توپخانه افغان تلفات سنگین به سوارکاران انگلیس وارد کرد. بعد نیروی سواره افغان حمله شانرا به پیش ادامه داده و خود را تا تیر رس نشان زن ها و نیروی پیاده جنرال سیل رساندند. دوست محمد خان با دیدن توپخانه و نیروی پیاده که در دره پائین در مواضع استحکام یافته سنگر گرفته بودند دیگر نخواست خطر تلفات مزید را مقبل شود، آهسته آهسته جنگ را متوقف ساخت. افغانها از مدتها مقام استادان ظفرنشان را در میدان های جنگ از آن خود ساخته اند. امیر دوست محمد خان بالای اسپ خاکستری تابان و بلند بالای جدید ازبکی خود سوار شد در عقب وی شهزاده اکبر خان، دوازده تن یاران و فرزندان شان بالای اسپ های سیاه و سفید شان تندیس ور و ظفرمندانه نمایان شدند. در لحظاتی که لشکر افغان آرام آرام به عقب می کشید، مبارزین آزادیخواه بیرقهای آبی و سبز رنگ شانرا توأم با تنیدن نسیم کوهساران با غریو ظفرمند تکان میدادند.

جیورج لارنس^{۱۱} که دوست محمد خان را " امیر پیر و دلیر" خطاب می کند، پنجاه ساله بود. سر الکسندر برنس مشاهده این صحنه را "شکست مفتضح" لشکر برتانیه خوانده و بی درنگ نامه ای عنوانی سر ویلیام مکناتن نوشت که جنرال سیل و سائر نیرو های برتانوی باید از ساحه عقب رفته و در پایتخت، کابل، تمرکز یابند.

چند هفته بعد از شکست جنگ بامیان، امیر دوست محمد خان در یکی از مراکز خود در جبل السراج با ما ملاقات کرد. امیر بی نهایت پریشان، خشمناک و خسته بود. فردای همان روز امیر متعاقب رسیدن نیروی سواره وی، ما را به خیمه خود فرا خواند.

یک شب قبل ازین من و شهزاده اکبر خان متحیرانه به این فکر بودیم که آیا ماسوای شکست معرکه بامیان و دسایس مکناتن چه چیزی دیگری وجود دارد که امیر دوست محمد خان را تا این اندازه مشوش و افسرده خاطر ساخته است.

^{۱۰} - Captain Fraser

^{۱۱} - George Lawrence

امیر دارای قد بلند، متجاوز از شش فیت «۱۸۳ سانتی متر» بود، قوی هیکل بود و قیافه رومی با بینی عقابی داشت، بلند و کشیده بود؛ ابروان باز و کمان مانند داشت، چشمان سبز رنگش درخشش مطلا داشت، گوشهای پهن، دهن گشاده با دندان های بدریخت و لبان نیمه متورم داشت. صورت بیضوی اش در امتداد گونه ها پهن میشد و زرخش را ریش پهن وی می پوشاند.

امیر در خیمه یکی از مراکزش روی بالشت بلند تکیه زده بود. من با خم شدن، رسم احترام بجا آورده، شهزاده اکبرخان و سلطان احمد خان بعد از خم شدن و رسم تعظیم معمول دستان شاه را بوسیدند. اکثریت فرزندان امیر که تعداد شان به ۳۳ نفر میرسید، همراه با مشاورین امیر، یاران و جنرالان وی در یک حلقه نشسته بودند. امیر به شرح ماجرای که در شمال بوقوع پیوسته بود پرداخت و در ضمن توضیح کرد که فرارش از بامیان و عبور از تنگی شیبیر تا چه اندازه برایش خطرناک بوده است. نامبرده علاوه کرد که پیرامون خانواده سلطنتی خوابهای نامیون دیده و از همان تأریخ ببعد او را دچار مخمسه و اضطراب ساخته است.

بعد از معرکه پروان امیر دوست محمد خان، جنرالها و فرزندان در جوار دریای پنجشیر به جبل السراج عقب نشینی کردند. به مجرد رسیدن به جبل السراج، مردم محل و مستوفی زمان خان به پذیرائی شاه و همراهانش برآمدند و به قلعه مستوفی زمان خان رفتند. ما از دروازه بلند و سنگین قلعه که با حکاکی ظریف مزین شده بود گذشتیم و وارد باغ وسیعی شدیم که اطراف آن بوسیله دیوار های بلند خشت خام احاطه شده بود، پنج برادر اندر کنندهای امیر دوست محمد خان غافلگیرانه به پذیرائی برآمدند که نه تنها شاه را بلکه همه ما را متحیر ساختند و با همه بغل کشی متداول توأم با خوشی کردند. امیر که بیستمین فرزند پاینده محمد خان است حالا رئیس خانواده قوم محسوب میشود، ارشد ترین برادر شان که کهندل خان نام دارد، با احترام قدم پیشتر گذاشت و شاه را به هر دو گونه روی «راست، چپ و راست» بوسید. بعد از گرفتن وضوء همه به یک خط مستقیم در عقب امیر ایستادند و به امامت امیر نماز شام را اداء کردند. امیر دوست محمد خان مرد مطلع در قرآن، امور مذهبی اسلام و شریعت بود؛ با داشتن مطالعه عمیق در دین، فلسفه و ساینس به مربی خوب به فرزندان خود مبدل شده بود که همیشه در پهلوی او ایستاده بودند. مهماندار مستوفی زمان خان قد بلند و خوش قیافه، بعد از مصافحه و نماز، مهمانان را به خیمه خیلی بزرگ که در وسط باغ زده شده بود رهنمائی کرد، گلهای رنگارنگ در اطراف خیمه و پرده های ابریشمی درون خیمه به زیبایی محیط می افزود. دسترخوان خیلی دراز، روی قالبین سرخ جگری روشن، که نگاره های کلاسیک هشت ضلعی با رنگهای مختلف داشت، هموار شده بود. تشک و بالشت های همرنگ با قالبین در چهار اطراف دسترخوان سفید با حواشی زر دوزی و غذا های خوشمزه افغانی چیده شده بودند. امیر در صدر دسترخوان نشست، مستوفی زمان خان بطرف دست راستش، کهندل خان، شهزاده اکبر خان و من بطرف دست چپ شاه نشستیم. سائر اشخاص برجسته مطابق موقف اجتماعی و نظامی شان در کنار دسترخوان سفید با حواشی زر دوزی که تقریباً چهل فیت «۱۲ متر» طول داشت نشستند. من که خیلی نزدیک به امیر دوست محمد خان و کهندل خان نشسته بودم میتوانستم صحبت آهسته آنها را به آرامی بشنوم. امیر، احترامانه از برادر ارشدش پرسید: مادامی که انگلیس ها کندهار را اشغال کردند، آیا آسیب شدیدی به مردم و شهر رسانده اند یا خیر. کهندلخان در جواب گفت: "نخیر امیر صاحب، انگلیس ها به مردم و شهر آسیب نرسانده اند. سران قومی ما به مجرد دریافت طلای انگلیسی زمین را برای شان بدون اندکترین فیر تنگ آزاد گذاشتند. باز هم باید مشکور خداوند بود که مردم، شاه شجاع و انگلیس ها را با نمایش بزرگ رزمی ۲۸۳۵۰ نفری شان «طبق نوشته موهن لال» خیلی خونسردانه پذیرایی کردند."

بعد از صرف طعام، یکی از برادران جوان، شیردلخان در گوش امیر دوست محمد خان چیزی گفت. پادشاه، فرزندانش و من از خیمه برآمدیم و به اتاق انتظار در خانه مستوفی زمان خان رفتیم و دروازه را از داخل بستیم.

شیردلخان خطاب به امیر گفت: "امیر صاحب! با تأثر عمیق خیر بدی برای تان دارم که طی چند ماه طولانی آنرا در قفس سینه ام پنهان داشته ام. خان دایکندی برایم گفت که خانواده های اعلیحضرت و آغا لالا عبدالجبار خان در هزاره جات بوسیله سوارکاران انگلیس گرفتار و پنهانی به هندوستان فرستاده شده اند. از لحظه ای که این خبر را شنیده ام آنرا در قفس سینه ام پنهان نگهداشته ام، مبادا افغانها در این باره خبر شوند، و روحیه خویش را ببازند و به مبارزه ما در برابر قوای اشغالگر انگلیس صدمه وارد نمایند. حالا برایم بگوئید که از ما چه می خواهید و چه کنیم." به مجرد شنیدن این خبر، سر امیر پائین افتاد، رنگ رخسارش از فرط غضب خاکستری شد و بدنش در بین بالشت

ها غرق تر شده میرفت. همه جا را سکوت مرگ بار فرا گرفته بود، بعد امیر سکوت را شکستند و پرسید، " این حادثه در کجا واقع شد؟ آیا اعضای خانواده ما زنده اند؟"

شیردلخان در جواب گفت، " آنچه بمن در هزاره جات گفته شد، این حادثه در حوالی شمال بند امیر بوقوع پیوسته و جنرال سیل آنها را تحت محافظت خود گرفته اند." رنگ امیر پرید، چشمانش پر آب شدند، دستانش می لرزیدند و معذرت خواست. امیر بعد روانه اقامتگاه خود شد.

صبحگاهان بود که امیر، فرزندان، برادران و مرا به اقامتگاه خود فراخواند. به مجرد داخل شدن به اتاق خواب امیر، متوجه شدیم که امیر دولا خمیده و سرش در بین بالشتها فرو رفته است؛ امیر دیگر دستار شاهانه به سر نداشت، چشمانش نمایانگر عمق افسردگی وی بودند، گونه هایش محزونانه پائین آمده بودند، و عمق تأثر بروی لب های پژمرده و خشکیده اش هویدا بود. جلد روی بینی عقابی اش مانند لبه تیز چاقو تیغه زده بود، گردنش شکسته و پائین افتیده بود، و ریش خاکی نامرتبش به سختی معلوم میشد. هرگز کسی را در زندگی خود چنین غرق اندوه نه دیده بودم که چنین حزين و شکسته شده باشد.

امیر دوست محمد خان با صدای گرفته و خفیف خود متردانه گفت، "دیشب هیچ نه خوابیدم و به فکر آن بودم که درین لحظه چه کنم. آیا جنگ بر علیه انگلیسها را ادامه دهم یا به «سر مکنوختین»^{۱۲} تسلیم شوم و با خانواده ام در لودهیانه بپیوندم؟ حالا دانه ها را روی تخته شطرنج می بینم، آنها "ملکه" ام را اسیر گرفتند، با اقتضای به عقب گذاشتن ناموس خویش، روی این تخته چیزی به جز از کشت و مات نه بینم."

امیر در بازی شطرنج خیلی ماهر بود. شامگاهان با قاضی بدرالدین شطرنج، بازی میکرد و مسلماً که قاضی هر بار می باخت.

بعد امیر دوست محمد خان ادامه داد، " با ظفر در جنگ پروان افتخار کشورم را نجات دادم ولی نه میتوانم عزت و ناموس خانواده خود و افغانولی هزار ساله را به عقب بگذارم. امیر گفت: " زر فدای سر، سر فدای ناموس". بنابراین مصم شده ام تا بخاطر خیر دراز مدت ملت خود و حفظ افغانولی تسلیم شوم."

بعد از سکوت طولانی شهزاده اکبر اجازه خواست تا صحبت کند. شاه در جواب گفت. " بگو، فرزندم نظر تو چیست؟ " پدر معظم و محترم و پادشاه گرامی! ما به جدی بودن حالت موجوده خویش واقفیم، میدانیم که زنان ما همراه با ملکه - مادر و کاکای محترم ما سردار نواب عبدالجبار خان در هندوستان اسیر اند. اگر همه ما تسلیم شویم، مردم احساس خواهند کرد که ما آنها را مکلاً پشت سر گذاشته و نومیدانه ترک شان کردیم، و مبارزه خویشرا در راه استقلال کشور و آزادی ملت به مخاطره خواهیم افکند. ولی اگر یکتعداد ما در بین مردم خویش به مثابه افراد آزاد بمانیم، روزی فرا میرسد که افغانها به آینده دل بسته و به مثابه ملت واحد صف آرائی کرده و انگلیسها را از افغانستان اخراج خواهند کرد."

امیر در جواب گفت، " من این مسئله را بهریک شما راجع میسازم تا سرنوشت خود را مسلم سازید. آنهائیکه بعد از تسلیمی من به لارد مکنوختین « مکناتن - م » میخوانند تسلیم شوند، میتوانند تسلیم شوند، مکنوختین یک نجیب زاده و مأمور بلند رتبه سیاسی سری برتانیه است. هرگاه هر کدام شما با شاه شجاع بپیوندید هیچ نوع احساس انتقام را در برابر تان در دل جا نه خواهم داد. فرزندانم، برادرانم، شاید هرگز با هم نه بینیم، لذا با همه شما خدا حافظی میکنم. خداوند با همه شما باشد."

امیر به شمول من، با همه فرزندان و برادران خود بغل کشی کرده و آهسته درگوشم بار دیگر گفت " مواظب اکبرم باشی"

دو روز بعد از معرکه پروان هنگام شامگاهان بود که امیر خود را به سر ویلیم مکناتن که طبق عادت از اسپ

^{۱۲} - Sir Maknokhtin

سواری در حومه شهر به کابل بر می گشت، تسلیم کرد. ظاهراً معلوم میشود که امیر یکی از سواران خود را به کپتان لارنس که مکناتن را همراهی میکرد فرستاده بود و پرسیده بود که آیا «لارد صاحب» همراهش است یا خیر. بعد از اینکه سوار کار مذکور جواب مثبت حاصل می نماید، امیر سوار بر اسب به مکناتن نزدیک شده و با دراز کردن شمشیر خود به مکناتن می گوید " حالاً نه میخوام از آن استفاده کنم". مکناتن با صدای سخاوتمندانه می گوید " خوش آمدید، خوش آمدید، اعلیحضرتا! میتوانید شمشیر تانرا با خود داشته باشید."

ظفرِ مطنطن لشکرِ اندس تا دیر نه پائید. پائیز سال ۱۸۴۰م بود که اقوام و لایات غربی و شمالی افغانستان در برابر نیرو های اشغالگر دست به قیام زدند. با وجودیکه عساکر و افسران برتانوی در اکثریت جنگها شهادت و دلیری عالی شانرا با خون و از دست دادن حیات شان به امپراتوری نشان دادند ولی همیشه برنده نه بودند. مأمور سری برتانیه در امور سیاسی سر ویلیم مکناتن از قبل و با شتاب تمام، خواستار تجمع همه نیرو های نظامی برتانیه در کابل جمع شده بود. امیر دوست محمد خان ده روز بعد از تسلیمی زیر سایه یک نیروی خیلی قوی روانه لودهیانه شد. در آغاز همین "بازی بزرگ" متوجه میشویم که شاه شجاع در لودهیانه و امیر در کابل بود و درین بازی حالاً جاهای این اشخاص با اطمینان خاطر بالترتیب تعویض شده اند.

بعد از تسلیمی امیر دوست محمد خان به مکناتن، فرزندانش به استثنای شهزاده اکبر خان پای - قدم پدر را تعقیب کردند. به مثابه یک امریکایی بیطرف و آزادی دوست و با داشتن لقب سردار یا شهزاده نظر به قولی که به امیر دوست محمد خان داده بودم به پیمانم ایستادم و به همراهی شهزاده اکبر خان، درست مانند یاغیها، به طرف شمال هندوکش روانه بیابان شدیم.

پایان فصل هفتم

د پانو شمیره: له ۸ تر ۸

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی د لیکنیزې ښې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولئ